



The face of the Umayyad regime; the efforts to transfer the government from the caliphate to the monarchy

Shahram Rahnema * Alikaram Taheri GHalandar

* Corresponding Author Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorram Abad, Lorestan, Iran rahnema.sh@lu.ac.ir

2. PhD candidate in Islamic history, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorram Abad, Lorestan, Iran, aliakbarghal@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received
September 17, 2022
Accepted
December 31, 2022

Keywords:
Umayyads, political power, contexts and causes, Muawiyah, Saqeefah.

ABSTRACT

The Umayyads were considered one of the influential clans in Mecca, which increased their power day by day due to the weakness of Bani Hashem, and in a wide-ranging process and by implementing various policies, they were able to become the main power in the year 41 AH. become the Islamic world. The present research aims to answer this question by descriptive-analytical method and also by using the main sources, what were the grounds and causes of Umayyad influence and gaining power in the history of Islam?

The findings of the research show that the Umayyad party was influential in the course of the Saqifa Bani Saadeh, falsifying facts, deception, greed, opportunism, putting pressure on Bani Hashem and lobbying during the period of the first three caliphs, Hudah and They gained political power through trickery in the case of arbitration and then martyrdom of Imam Ali (a.s.). At the same time, the change in the spiritual and cultural condition of the Islamic society after the death of the Prophet (PBUH) and the departure of the people from true Islam and the acceptance of fake hadiths prepared the social and cultural grounds for the Umayyad party to gain power.



دانشگاه لرستان

شاپای الکترونیکی: ۸۹۴۴-۲۹۸۰

پژوهش های نوین در مطالعات علوم انسانی اسلامی

<http://www.api.lu.ac.ir>



مقاله پژوهشی

سیمای نظام اموی؛ تکاپوهای انتقال حکومت از خلافت به سلطنت

شهرام رهنما^۱ علی کرم طاهریان قلندر

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم آباد، لرستان، ایران rahnama.sh@lu.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه لرستان، خرم آباد، لرستان ایران aliakbarghal@gmail.com

اطلاعات مقاله

دریافت مقاله:

۱۴۰۱/۰۶/۱۰

پذیرش نهایی:

۱۴۰۱/۱۰/۱۰

واژگان کلیدی:

امویان، قدرت سیاسی، زمینه ها و علل،

معاویه، سقیفه.

چکیده

امویان، یکی از تیره های با نفوذ در مکه تلقی می شدند که با ضعف بنی هاشم روز بروز بر قدرت خود افزوده و در روندی دامنه دار و با اعمال سیاست های مختلف، توانستند در سال ۴۱ هجری به قدرت اصلی جهان اسلام تبدیل شوند. پژوهش حاضر بر آن است با روش توصیفی-تحلیلی و همچنین استفاده از منابع اصلی به این پرسش پاسخ دهد که زمینه ها و علل نفوذ و قدرت یافتن امویان در تاریخ اسلام چه بوده است؟

یافته های تحقیق نشان می دهد حزب اموی با نفوذ در جریان سقیفه بنی ساعده، جعل حقایق، تزویر، تطمیع، فرصت طلبی، اعمال فشار بر بنی هاشم و لابی گری در دوره خلفای سه گانه اول و خدعه و نیرنگ در ماجرای حکمیت و سپس با به شهادت رساندن امام علی (ع)، به قدرت سیاسی دست یازیدند. ضمن آنکه تغییر در وضعیت روحی و فرهنگی جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر (ص) و دور شدن قاطبه مردم از اسلام راستین و پذیرش احادیث جعلی، زمینه های اجتماعی و فرهنگی دست یابی حزب اموی را به قدرت مهیا ساخت.

۱- مقدمه

امویان از آن دسته از سران مشرک بودند که تا تیغ تیز اسلام را لمس نکردند مسلمان نشدند. اگر چه اسلام آنها هم صوری و نمادین بود تا واقعی. بنی امیه در بین قریش حالت سروری قریش را پیدا کرده بودند و بعد از هجرت پیامبر از مکه به مدینه، آنها با اتکا به شخصیت‌هایی مانند ابوسفیان که حاکمیت مکه در دست داشت به تدریج به فکر تصاحب قدرت سیاسی افتادند. مخصوصاً با رحلت پیامبر اسلام (ص) تکاپوی سیاسی آنها بیشتر نمایان شد. به صورتی که می‌توان گفت اولین حرکت سیاسی آنها در جریان سقیفه بنی ساعده و زمانی که ابوسفیان زیرکانه نزد علی (ع) آمد و با عدم خلوص نیت امام را برای دست یافتن به قدرت تحریک کرد، نمایان شد. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۲۳۷) دومین حرکت ابوسفیان زمانی اتفاق افتاد که از علی (ع) ناامید شد در نتیجه تلاش خود را به نفوذ در ساختار قدرت سیاسی و نظامی امارت اسلامی در زمان خلیفه اول معطوف کرد. (فیاض، ۱۳۷۶، صص ۱۱۴-۱۱۵) سران حزب اموی می‌دانستند که دست‌یابی به قدرت به صورت ناگهانی و کودتا گونه ممکن است به شکست سیاسی منجر آنان شود، از این جهت به حرکتی آرام، موزیانه و خزنده دست زدند و برای رسیدن به مقاصد خود پله پله وارد شدند. قدرت ابوسفیان و سیاست‌های دفع الوقتی وی در حدی بود که خلیفه اول ابوبکر ناچار از بکارگیری وی و فرزندش یزید در سازه قدرت بود. لذا ابوبکر برای فتح شام چهار فرمانده انتخاب کرد که یکی از آنان یزید بن ابی سفیان بود. (بلاذری، ۱۴۱۷، ص ۱۱۶) در واقع سیطره یزید و سپس معاویه فرزندان ابوسفیان بر شام مبنا و آغاز قدرت‌گیری حزب اموی به شمار می‌رود. عمر خلیفه دوم بعد از مرگ یزید بن ابی سفیان در سال ۱۷ هجری برادر او معاویه بن ابی سفیان را حاکم شام کرد. (ابن منظور، ۱۹۸۴، صص ۲۴-۲۵) به همین دلیل عرصه برای نشر باورهای شیعی در شام وجود نداشت. از طرفی عمر صحابه را در مدینه نگه می‌داشت و اجازه نقل احادیث را نمی‌داد مبادا که احادیثی در مناقب علی (ع) و اهل بیت گفته شود. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۸۷) معاویه با زیرکی و فریبکاری در طول خلافت عمر مورد اعتراض واقع نمی‌شد و حتی در جریان دستور خلیفه مبنی بر مصادره اموال بعضی از حاکمان، مستثنی واقع شد. (ابن عبدربه، بی تا، ج ۵، ص ۳۶۵) صرفاً یک بار مورد بازخواست قرار گرفت که چرا مثل قیصر روم و پادشاهان کسری لباس می‌پوشد و رفت و آمد می‌کند که معاویه با این بهانه که قلمروش در جوار قیصره واقع و ناچار باید پر ابهت ظاهر شود، تأیید مجدد خلیفه را به دست آورد. (همان)

با به قدرت رسیدن عثمان و نفوذ و سیطره بنی‌امیه بر ارکان ساختار سیاسی و نظامی، قدرت بنی‌امیه جهشی دو چندان پیدا کرد. گرچه علی (ع) در دوره خلافت خود تلاش زیادی برای مبارزه با حزب فاسد بنی‌امیه انجام داد اما با ماجرای حکمیت و سپس شهادت آن امام همام (ع)، معاویه با خدعه و نیرنگ توانست قدرت بنی‌امیه را مستقر سازد. پژوهش حاضر می‌کوشد زمینه‌ها، ابعاد و علل این دست‌یابی و صعود متقلبانه را مورد واکاوی قرار دهد و جوانب آن را مورد بحث قرار دهد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر منابع اصلی خواهد بود.

۲- موقعیت بنی‌امیه از دوره جاهلیت تا بعثت پیامبر (ص)

بنی‌امیه یکی از تیره‌های قبیله بزرگ و قدرتمند قریش در مکه بود که همه آنها از عرب عدنانی و از نسل حضرت اسماعیل بودند. (ابن عبدربه، ۱۹۸۳، ج ۳، ص ۳۳۰) بنی‌امیه در عصر جاهلی از توانگران قریش و تجارت پیشه بودند و با قبایل دیگر برای کسب تصدی منصب‌های کعبه و به رخ کشیدن برتریشان، درگیری داشتند. جد اعلای آنان عبد شمس عامل پیمان تجاری قریش با حبشه یا عراق بود (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۱) از این رو از اصحاب ایلاف (ابن حبیب، ۱۴۲۱، صص ۶۲-۶۳) و به سبب سکونت در مرکز مکه جزء قریش بطائح (قریشیان مرکز) به شمار می‌آمدند. (همان، ص ۱۶۷؛ مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۶۰۳) قریش بطائح به همراه خاندان بنی مخزوم از کثرت ثروتی که از رهگذر کعبه به دست آورده بودند به «رب کعبه» مشهور شدند. (ضیف، ۱۳۹۳، صص ۵۸-۵۹) شواهد نشان می‌دهد بنی‌امیه رقابت‌ها و درگیری‌های زیادی را با زیر مجموعه‌های قریش برای تصدی مناصب کعبه داشتند. آنان گاه در این دسته بندی‌ها در زیر لوای بنی عبد مناف با دیگر قبایل قریش و گاه به صورت مستقل وارد

عمل می‌شدند. از آنجا که بنی‌امیه بخشی از بنی‌عبدمناف بودند در درگیری بنی‌عبدمناف با بنی‌عبد الدار و هم پیمانانشان برای تصدی مناصب کعبه حضور داشتند. (یعقوبی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴۸) همچنین در رقابت بنی‌عبدمناف با بنی‌سهم، که به نظر برخی مورخان سوره تکاثر درباره ایشان نازل شده، بنی‌امیه نیز نقش داشتند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۱، ص ۸۱۱)

از میان مناصب به ارث رسیده از قصی، حرب منصب قیادت را بر عهده داشت، چنان که قبل از او در اختیار جدش عبد شمس بود. (ازرقی، ۱۴۱۶، ص ۱۱۵) از این رو در نبرد فجار، حرب فرمانده سپاه قریش. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۲) و پس از وی ابوسفیان عهده دار این منصب بود، افزون بر این، حرب و ابوسفیان از داوران قریش به شمار می‌رفتند. (ابن حبیب، ۱۴۲۱، ص ۱۳۲)

در ارتباط با درگیری مستقیم بنی‌امیه با دیگر قبایل قریشی می‌توان از درگیری آنان با بنی‌زهره و بنی‌عدی یاد کرد. طبق گزارشی، در نزاعی که میان بنی‌امیه و بنی‌زهره روی داد، بنی‌امیه که خود را قدرتمندتر از رقیب می‌دیدند، در صدد اخراج ایشان از مکه برآمدند؛ اما با حمایت بنی‌سهم از تیره‌های مطرح قریش از بنی‌زهره که خویشاوند آنان بودند، امویان ناکام ماندند. (مقریزی، ۱۴۱۲، ص ۴۱)

برخی از منابع نیز به گونه‌ای برجسته از رقابت امیه بن عبدشمس با هاشم بن عبدمناف و فرزندان ایشان با یکدیگر در دوره جاهلی سخن گفته‌اند. منشأ این اختلاف را که در حقیقت هر دو جزو فرزندان قصی بودند، باید در حوادث پس از مرگ قصی (جد قریش) و بر سر تصدی مناصب مهم در مکه دانست. و آن زمان که نوبت به عبد مناف فرزند بلاواسطه قصی رسید، اختلافات آشکارتر گردید. پس از آن هاشم فرزند عبدمناف با وجود آنکه از برادرش عبد شمس خردسال‌تر بود، اما چون مردی توانگر و بخشنده بود و برادرش عبدشمس غالباً در سفر بود، فرصت آن را یافت تا مناصب رفادت و سقاییت و کلیدداری خانه خدا را از آن خویش سازد. چون عبد شمس، برادر هاشم، به گمنامی درگذشت، پسر او امیه بن عبدشمس که امویان به سبب انتساب به وی به بنی‌امیه شهرت یافته‌اند و خود فردی بی‌عفت و زناکار بوده و در حیات خود همسر خود را به پسرش اباعمر و بن امیه بخشید و زن فرزند خویش ساخت، از عمومی خویش هاشم اطاعت ننمود و دعوی ریاست قریش کرد و به سبب حمایت برخی از مخالفان هاشم از امیه، اختلاف بین آن دو به داوری کشید و عاقبت پس از محکوم شدن امیه، هاشم پیروز گشت و برتریت هاشم بر امیه اعلام و هاشم همچنان مقام سقاییت و رفادت را بر عهده گرفت. این داوری گرچه به پیروزی هاشم انجامید و به دنبال آن امیه ده سال از مکه تبعید و وارد شام شد، لکن این امر نخستین دشمنی آشکار میان خاندان عبدمناف بود که منتهی به کینه و اختلاف بین بنی‌هاشم و بنی-عبدشمس گردید و دامنه آن تا زمان بعثت پیامبر (ص) و دوران بعد از آن کشانده شد. (همان، صص ۴۵-۴۷ و ۵۱)

در درگیری‌ها و اختلافات میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم که هر دو از شاخه‌های عبدمناف بودند، شاخه بنی‌نوفل بن عبد مناف در کنار بنی‌امیه (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۲۴۷-۲۴۹) و شاخه بنی‌مطلب بن عبد مناف در کنار بنی‌هاشم قرار گرفتند، چنان که در محاصره اقتصادی قریش علیه بنی‌هاشم اینان در کنار هم بودند. (یعقوبی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۱)

به رغم این همه گاه پیوندهایی نیز بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم برقرار می‌شد، چنانکه ابولهب عموی پیامبر (ص) با امجمل (حماله الحطب) خواهر ابوسفیان ازدواج کرده بود. (ابن هشام، ۱۳۷۵، ج ۱، صص ۳۵۴-۳۵۵) نیز دختر پیامبر (ص)، زینب با ابوالعاص بن ربیع عبشی پیمان زناشویی داشت. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۸)

۳- امویان از ظهور اسلام تا سقیفه بنی‌ساعده

با بعثت پیامبر (ص) و ظهور اسلام، دشمنی امویان بر علیه پیامبر بیشتر شد؛ چون در تفکر پیامبر مبارزه با اشرافیت قرار داشت که خوشایند خاندان بنی‌امیه نبود. در واقع در حوادث صدر اسلام می‌توان به وضوح دریافت که قبایلی چون بنی‌امیه، بنی‌مخزوم و بنی‌هاشم از برجسته‌ترین قبایل قریش مکه در عصر بعثت پیامبر (ص) به شمار می‌آمدند. ظهور پیامبری از بنی‌هاشم بیش از همه رشک بنی‌امیه و بنی‌مخزوم را بر می‌انگیخت، از این رو امویان که همچون دیگر قبایل قریش پیامبری آن حضرت را در راستای برتری موقعیت بنی‌هاشم بر قبایل خود ارزیابی می‌کردند، بر مبنای عصبیت قبیله‌ای و از سر حسادت و رقابت، به رهبری ابوسفیان

پسر حرب که در آستانه ظهور اسلام به عنوان رئیس کاروان‌های تجاری قریش با شام داد و ستد داشت، مواضع سختی در برابر رسول خدا (ص) اتخاذ کردند. (ابن قتیبه، ۱۹۹۲م، ص ۵۷۵) از این رو رد پای سران بنی‌امیه را در بیشتر اقدامات قریش بر ضد پیامبر (ص) از جمله سه جنگ معروف بدر، احد و خندق می‌توان یافت. با فتح مکه، امویان که فهمیدند کارآیی مقابله با اسلام را ندارند، با اکراه مسلمان شده و به منت اسلام، آزاد گردیدند. قصد آنان این بود تا در پناه دین جدید به اهدافشان دست یابند؛ (جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۴۰۵) از این رو مسلمان شدن ایشان یک امر سیاسی و نه دینی قلمداد شده است. زیرا امویان پس از اسلام هم، خوی و خصلتشان را تغییر نداده و در تطبیق زندگی خود با آنچه مقتضای اسلام بود، سعی نمودند. (اشپولر، ۱۳۸۴، ص ۶۶) می‌توان گفت خاندان اموی به همراه متحدان مخزومی خود و در رأس آنان ابوجهل، رهبری سیاسی - نظامی قریش را در مقابل اسلام در اختیار داشتند و تا آخرین لحظه، در برابر اسلام مقاومت کردند تا اینکه مجبور شدند ایمان بیاورند. امام‌علی (ع) بارها تاکید کرد که اینان تنها بر اساس مصلحت و نه از روی انتخاب، اسلام آوردند. (طوقش، ۱۳۸۹، ص ۱۳) زیر هم، همین باور را درباره ابوسفیان داشت (اصفهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۵۵) آنان با دنبال کردن سیاست استراتژیک خود، مترصد فرصت بودند تا به هر طریق ممکن، سروری پیشین خود را بازیافته و همچنان به عنوان رقیب مقتدر هاشمیان به بازی پردازند. اما ورود معیارهای جدید به عرصه اندیشه عرب مسلمان شده و پیدایی ارزش‌ها، برای مدتی، برآمدن چنین آرزویی را ناممکن می‌نمود.

در پی رحلت پیامبر (ص) و شکل‌گیری سقیفه، زمینه برای بازگشت به فرهنگ جاهلی مهیا شد و دوباره تعصب قبیله‌ای که با تلاش‌های آن حضرت مهار شده بود، جان گرفت و روح خود را در سقیفه نمایان ساخته و درهای فتنه را به روی مسلمانان گشود. در حقیقت اصول حاکم بر اندیشه خلفای اولیه موجبات حضور عناصری از بنی‌امیه را در عرصه سیاسی فراهم آورد. جریان سقیفه در واقع تبلور غلبه خلق و خوی و رقابت جاهلی و قبیله‌ای عرب، بر ارزش‌های اسلامی بود. مرور گفتگوی گردانندگان سقیفه به خوبی نمایانگر آن است که ارزش‌های قبیله‌ای و جاهلی که در عصر رسول خدا (ص) مثل آتشی زیر خاکستر باقی مانده بود، با رحلت آن حضرت، به خوبی مجال ظهور و بروز یافت؛ چنان که برخی از قریشیان و گروهی از انصار، در حالی که پیکر مطهر پیامبر (ص) بر زمین و علی (ع) مشغول تجهیز آن بود، به رقابت سیاسی پرداختند. (ابن سعد، ۱۳۷۴، صص ۲۸۰-۲۸۱)

گردانندگان سقیفه در رقابت برای کسب قدرت، از ملاک‌های ارزشی سخن به میان نیاورده، بلکه بیشتر، بر گروه بندی جناحی و قبیله‌ای (مهاجر و انصاری بودن) تاکید ورزیدند و بحث «امیر منّا و امیر منکم» مطرح شد. (یعقوبی، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۳۰۷) سر انجام ابوبکر با معیارهای قبیله‌ای به خلافت رسید. (جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۹۰) در صورتیکه با وجود نص صریح رسول خدا (ص) درباره جانشینی امام‌علی (ع)، نوبت به انتخاب خلیفه با ملاک‌های دیگر نمی‌رسید. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۲۱) از این رو آنچه در سقیفه رخ داد، را باید نخستین انحراف در اسلام دانست، که نتیجه آن در دراز مدت، روی کار آمدن بنی‌امیه بود. سیاستی که در سقیفه اجرا شد، یعنی تکیه بر خویشاوندی با رسول خدا (ص)، بعدها مبنای عمل معاویه و خلفای دیگر بنی‌امیه قرار گرفت و آنان در تضعیف اهل بیت (ع) و برکناری آنان از صحنه سیاسی تا جایی پیش رفتند و به قدری برای اثبات خویشاوندی بنی‌امیه با پیامبر تبلیغ کردند و افکار عمومی را فریفتند که بعدها ده تن از فرماندهان بزرگ سپاه شام سوگند یاد کردند که جز بنی‌امیه، نزدیکانی برای پیامبر (ص) سراغ ندارند. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۳) آروی دختر عبدالمطلب، فریب کاری بنی‌امیه را در این زمینه، به معاویه گوشزد کرد و گفت: پیامبر از ما بود که پیروز شد؛ اما پس از او، شما بر ما مسلط شدید و احتجاج کردید که با رسول خدا قربت و خویشاوندی دارید. (ابن عبدربه، بی تا، صص ۳۴۶-۳۴۷)

۳-۱- نرمش سیاسی خلفا و بهره‌برداری معاویه

معاویه پیش از دستیابی به خلافت، با حمایت گسترده عمر و عثمان، نزدیک بیست سال حکومت شام و شامات را به طور مطلق و بدون آنکه انتقادی بر او وارد شود، در اختیار داشت. ابوبکر در جریان فتح شامات، فرماندهی بخشی از سپاه عرب را به یزید بن ابی سفیان سپرد و برادرش معاویه را نیز در کنار او به کار گماشت. (جاحظ، ۲۰۰۱م، ص ۳۴۴) معاویه در دوره عمر و پس از مرگ

برادرش یزید به امارت شام منصوب شد. به تصریح ابن عساکر، عمر تمامی شامات را به معاویه سپرد و معاویه خود می گفت: «به خدا سوگند با منزلتی که نزد عمر داشتم این چنین بر مردم تسلط یافتم». (ابن منظور، ۱۴۰۲، ص ۱۶۱) معاویه استحکام پایگاه خود را برخاسته از طرز رفتار عمر با خود می دانست. (امینی، ۱۳۴۰، ج ۹، ص ۳۵) مردم شام تربیت شده معاویه بودند، امری که نتیجه آن طی حکومت بنی امیه، در وفاداری کامل مردم به امویان آشکار شد. گفته اند که پس از سقوط امویان، شماری از سران خاندان اموی نزد «سفاح» نخستین خلیفه عباسی شهادت دادند که جز بنی امیه اقوامی برای پیامبر نمی شناسند. (مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۳) از معاویه نقل است که گفته بود: «نحن شجرة رسول الله» (ص) (ابن منظور، ۱۴۰۲، ج ۱۱، ص ۸۷) او همچنین با جعل عنوان «کاتب وحی» و لقب «خال المؤمنین» برای خود کوشید موقعیت دینی خود را مستحکم کند. معاویه کسانی از راویان حدیث را نیز وا داشت تا ده ها حدیث در فضیلت او بسازند و در میان مردم شایع سازند. (طوقش، ۱۳۸۹، ص ۱۴)

۳-۲- خلافت عثمان و قبضه حکومت توسط امویان

با روی کار آمدن عثمان که توسط شورای شش نفره به خلافت رسید، درهای امید به روی بنی امیه باز شد و فهمیدند که فرصت طلایی برای رسیدن به آرزوهای دیرینه فرا رسیده است. روز انتخاب عثمان به خلافت، بنی امیه در خانه او اجتماع کردند و در را بستند، ابوسفیان خطاب به حاضران گفت: «غیر از شما کسی این جا هست؟» (آن روز ابوسفیان نابینا بوده است) گفتند: نه؛ گفت: «اکنون که قدرت و حکومت دست شما افتاده است، آن را چون گویی به یکدیگر پاس بدهید و کوشش کنید که از دودمان بنی امیه بیرون نرود. سوگند یاد می کنم به آنچه به آن عقیده دارم که نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی هست و نه جهنمی و نه قیامت!» (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۵۳) بنی امیه عثمان را به عنوان نماد و تابلوی جلوی خود قرار دادند. یعنی بنی امیه برای رسیدن به قدرت استفاده از برای کردند و به عنوان نماینده خود معرفی کردند. عثمان در ابتدا روش شیخین را پیاده کرد ولی بعداً نه تنها روش شیخین بلکه سیره پیامبر را نیز ترک کرد. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، صص ۳۲۳-۳۲۹) در دوره عثمان، شام منطقه امن معاویه به شمار می رفت. عثمان قاریان کوفه را به شام تبعید کرد؛ گرچه معاویه برای حفظ موقعیت خود و جلوگیری از تأثیر گذاری اینان بر مردم، آنان را از شام بیرون راند. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۲۹) نیز همین ابوسفیان در دوران حکومت عثمان روزی از «أحد» عبور می کرد، با لگد به قبر «حمزة بن عبد المطلب» زد و گفت: «چیزی که دیروز بر سر آن با شمشیر با شما می جنگیدیم، امروز به دست کودکان ما افتاده است و با آن بازی می کنند!» (ابن ابی الحدید، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۱۳۶)

با خلافت عثمان، مسلمانان خیلی زود به واقعیت تلخ پی بردند که مقدراتشان به دست بنی امیه افتاده است. چون از همان آغاز کار روشن بود که عثمان دست آویزی بیش نیست و در واقع امویان هستند که حکومت در دست دارند. سیر حوادث نیز این موضوع را تأیید کرد. زیرا عثمان حکومت و استانداری استان های مهم کشور اسلامی یعنی مصر، شام، کوفه و بصره را به نزدیکان خود از بنی امیه واگذار کرد. این چند منطقه از لحاظ نظامی، اقتصادی و اجتماعی دارای موقعیت مهمی بودند. زیرا هم مرکز تجارت و زراعت بودند و اموال و خوار و بار آنها به نقاط دیگر حمل می شد و هم مرکز تجمع سپاهیان اسلام بودند که از نقاط مختلف کشور اسلامی در آنجا گرد می آمدند. علاوه بر این مرکز عملیات و فتوحات اسلامی بودند که هنوز در اوج پیشرفت بود. بقیه شهرها در درجه دوم اهمیت قرار داشتند و چندان قابل توجه و عنایت نبودند. از میان این حکمرانان قدرت معاویه از همه بیشتر شد. زیرا عثمان نه تنها او را در حکمرانی «دمشق» و «اردن» ابقا کرد. بلکه «حمص» و «فلسطین» و «قنسرین» نیز به آنها ضمیمه ساخت. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۶۹) و به این ترتیب موجبات تسلط و نفوذ معاویه را تا آخرین حد ممکن فراهم ساخت. عثمان «عبدالله بن ابی عامر بن کریز» (پسر دایی خود) را به حکمرانی «بصره» و «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» (برادر رضاعی خود)، را به حکمرانی مصر منصوب کرد. (همان، ص ۱۴۸) و «ولید بن عقبه بن ابی معیط»، (برادر مادری خود) را والی کوفه قرارداد ولی پس از اینکه داستان معروف شراب خواری و لا ابالی گری وی ثابت شد، زیر فشار افکار عمومی او را بر کنار کرد و به جای او «سعید بن عاص»، یکی از بزرگان بن امیه و پسر عاص بن وائل که در جنگ بدر کشته شد، را منصوب کرد. (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۵،

ص ۳۵) که تا هنگام کشته شدن او، در این سمت باقی بود. (همان) نمایندگان عثمان با استبداد و خود کامگی با مردم رفتار می کردند و بیت المال را به یغما می بردند. به صورتی که موجب اعتراض امیرالمومنین علی (ع) شد که از یورش بنی امیه برای تصاحب قدرت این چنین یاد می کنند: «... تا آنکه (عثمان) به قدرت رسید. او (همچون شتری پُرخور) با شکمی برآمده، هنری جز چریدن و سرگین انداختن نداشت! خویشان او نیز با او همدست شدند و همچون شتران گرسنه ای که علف بهاری را با آزمندی و اشتهای زیاد ببلعند، اموال خدا را بلعیدند! اما سرانجام رشته هایش (برای استحکام قدرت) پنبه شد و کردار ناشایسته اش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم بارگی و ثروت اندوزی نابودش ساخت». (شهیدی، ۱۳۷۷ خطبه ۳؛ شقشقیه، ص ۴۸) معاویه در تمام دوازده سال حکومت عثمان همچنان حاکم دمشق و اردن و حمص و فلسطین و قسریین بود و در این مدت چنان پایه های قدرت خویش را استوار ساخت که در اواخر عمر عثمان، در واقع مرکز حکومت؛ دمشق بود نه مدینه! عثمان نیز در برابر اعتراضاتی که مردم به معاویه می کردند می گفت: «چگونه او را عزل کنم در حالی که عمر او را نصب کرده است». (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۵۵۰) پاسخ امام علی (ع) نیز این بود که با وجود اینکه معاویه از عمر هراس داشت، اما اکنون، بدون مشورت عثمان هر کاری بخواهد انجام می دهد. (همان) تندروی عثمان و عدم رسیدگی به درخواست های معترضین سبب قتل وی شد. استمداد وی از معاویه نیز به نتیجه ای نرسید. زیرا زنده عثمان به درد امویان نمی خورد بلکه خون عثمان بیشتر به درد آنها می خورد تا بتوانند بعداً در برابر مخالفان از آن بهره برداری تبلیغاتی بکنند. بنی امیه قبل از عثمان پشت چهره وی مخفی شدند و در دوره خلافت عثمان ارکان جامعه را گرفتند. پس از قتل عثمان نیز با استفاده از بی اطلاعی مردم، تا جایی که می توانستند در انحراف افکار عمومی کوشیدند و به عنوان مانع جدی بر سر راه اصلاحات امام علی (ع) حکومت آن حضرت را با چالش جدی مواجه کردند. سیر وقوع این حوادث به صورت سلسله وار منتهی به تحکیم حکومت ملوکانه آنان ابتدا در شام و سپس در سراسر مملکت اسلامی شد. تا جایی که معاویه پس از قتل عثمان در سخنان خود خطاب به مردم گفت: «می دانید که من خلیفه عمر و عثمان در میان شما بوده ام». (منقری، ۱۳۷۶، ص ۳۲)

۳-۳- عدالت طلبی علی (ع) و گرایش اشراف کوفی به بنی امیه

زمانی که امام علی (ع) به خلافت رسید با جامعه ای روبرو بود که تبعیض نژادی و طبقه بندی اجتماعی در آن حاکم بود. در واقع این جامعه که بیست و پنج سال از وفات پیامبر (ص) را پشت سر گذاشته، به تدریج از اسلام واقعی فاصله گرفته و در بسیاری از مسائل اعتقادی و اجتماعی دچار انحراف شده بود. در دوران خلفا به سبب جنگ های خارجی و سرازیر شدن ثروت فراوان به شهرهای اسلامی، جامعه از محور اصلی خود فاصله گرفت. امام علی (ع) اصلاحات خویش را در زمینه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آغاز کرد که از جمله آن اجرای عدالت اقتصادی و تقسیم مساوی بیت المال بین مردم بوده است. اجرای این برنامه اعتراض برخی را به همراه داشت که در نهایت موجبات جنگ جمل را فراهم نمود. (ابن اعثم، ۱۳۷۲، ص ۱۰۰۶)

عبد الله بن عباس در نامه ای که به امام حسن (ع) نوشته بود گفت: مردم به این دلیل پدرت را رها کردند و به سوی معاویه شتافتند که در تقسیم اموال به صورت مساوی برخورد کرد و آنها تحمل آن را نداشتند. (همان، ص ۷۵۶) در تأیید این نظر می توان به روی گردانی عبدالرحمن بن سلمی از امام اشاره کرد، چرا که وقتی علت رویگردانیش را از وی پرسیدند، گفت: «چون از بیت المال سهمی به من نداد». (شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۷) در الغارات نقل شده که اشراف کوفه به این علت که امام علی (ع) در تقسیم اموال به صورت مساوی حکم نمود به معاویه گرایش داشتند چون معاویه همیشه حقوق آنها را محفوظ داشت. (ثقفی کوفی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۴۵) این عدالت باعث خوشحالی عده ای شد؛ اما در مقابل بسیاری را نیز در مقابل امام قرار داد، چرا که با عملکرد امام آنها متضرر می شدند. آن مسلمان هایی را که برای رضای خدا جهاد می کردند و شهادت در راه خدا را با افتخار استقبال می کردند و به مادیات بی اعتنا بودند و به آزادی و سادگی و قناعت و عدالت خو گرفته بودند و از سطوت حکام نمی هراسیدند، جای خود را به مردمی دنیاپرست و بوالهوس سپردند که گوش و چشم بصیرتشان را تجملات و غذاهای لذیذ و لباس های قیمتی و خانه های وسیع، کر و کور ساخته و حب دنیا قوای اخلاقی آنها را سست نموده، برای پول و حقوقی که از زمامداران می گرفتند همه گونه

ذلت و سستی را تحمل می‌کردند و هر فرمانی از آنان را اطاعت نموده و غیرت و مردانگی و شرف و کرامت و انسانیت را کنار گذاشته بودند.

دیگر در میان کارمندان و مأموران و افسران کسی نبود که از مافوق برای اطاعت از قانون اطاعت نماید یا از فرمان مافوق در دستور خلاف قانون اطاعت نکند. مأموران خود را به حقوق و جایزه‌ها و انعام‌ها فروخته بودند و مانند بندگان از معاویه و یزید و زیاد و دیگران اطاعت می‌کردند و قانون را برای اطاعت از مافوق زیر پا می‌گذاشتند. برای این افراد تفاوت نمی‌کرد یزید و معاویه زمامدار باشد، یا علی و حسین؛ بلکه چون منافع شخصی آنها در حکومت معاویه و یزید تأمین می‌شد به حکومت آنها متمایل بودند. خطبا جز به نفع زمامداران و دعا و نیایش برای معاویه یزید، و نفرین و ناسزا به اخیار و بندگان شایسته خدا سخن دیگر نمی‌توانستند بگویند.

فقر عمومی و تنگدستی مردم را سخت در فشار گذارده و بیت‌المال مسلمین که باید صرف رفاه حال مردم و پیشرفت امور اقتصادی و عمرانی و تأمین منافع عامه و ترقی و پیشرفت جامعه شود، بیشتر صرف انعام و جوایز و صله‌ها و حقوق‌های کلان به طرفداران سیاست و جاسوسان و سازمان‌های دستگاه بنی‌امیه و خرید کنیزان خواننده و نوازنده و مجالس بزم و شراب و قمار و رقص و طرب می‌شد. خفقان علمی هم به نوعی بود که معاویه رسماً شخصی مانند ابن‌عباس را که از معروف‌ترین علمای اسلام بود، از تفسیر قرآن و بیان حقایق طبق نظر اهل‌بیت علیهم‌السلام، و روایاتشان از پیامبر(ص) منع نمود، و بحث و تفسیر و نقل حدیث و بیان احکام حلال و حرام تحت مراقبت کار آگاهان قرار داشت. (مجلسی، ۱۳۴۷، ج ۴۴، ص ۱۲۵) خلاصه همان طور که امام-حسین(ع) فرمود: «سنت پیامبر میرانده، و از میان رفته و بدعت زنده و رایج شده بود؛ نه به حق عمل می‌شد، و نه از باطل کسی بازداشته می‌گشت.» (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۳۵)

۴- مسائل فرهنگی، مذهبی و سیاسی

از دیگر عواملی که باعث ایجاد دولت اموی شد، بوجود آمدن مسائل فرهنگی در دوره بعد از رحلت پیامبر اسلام بود. این زمینه‌ها از بازگشت روحیه جاهلی و دور شدن از اسلام راستین، فقر فرهنگی، ممانعت از نقل و کتابت احادیث منتسب به پیامبر(ص) و جعل حدیث توسط بنی‌امیه تا دنیاطلبی و تغییر خط‌مشی ماهیت سیاسی حکومت توسط معاویه متغیر بوده است. در آن هنگام که حضرت محمد(ص) به عنوان فرستاده خدا کلام او را به مردمان ابلاغ می‌کرد، یک نظام خداسالاری استقرار یافت و آن حضرت در واقع همچون نایب خدا بر روی زمین فرمانروایی داشت. پس از رحلت پیغمبر(ص) گونه‌ای از خداسالاری دوم روی کار آمد، چه خلفای راشدین خود را ناگزیر از آن می‌دانستند که دستوره‌های قرآن را ملاک اعمال خود قرار دهند، و در کارهای خود پا بر جای پای پیغمبر(ص) نهند. از بیم اشتباه، هر جا که در گرفتن تصمیم دچار شک می‌شدند، از هر کس که سخنان پیامبر(ص) را شنیده و با او نزدیکتر زیسته بود می‌پرسیدند تا چنان نباشد که عملشان مخالف عمل پیغمبر شود. اگر می‌خواستند به ابتکار خود عمل کنند، عامه مسلمانان هر چه زودتر وظایف ایشان را گوشزد می‌کردند. اما پس از شهادت امام علی(ع) و مرگ صحابه، آن دسته از مردمی که می‌توانستند به خاطر نزدیکی خود با پیغمبر(ص) به اعمال خلفا اعتراض کنند، وجود نداشتند و خلیفه اموی مانعی برای انجام دادن خواست و اراده خود نداشت. درست است که گروه خاصی از عالمان قرآن رفته‌رفته روی کار می‌آمدند، ولی این گروه هنوز چندان قدرتی نداشت که بتوانند با اظهار نظر درباره اینکه امری مخالف قرآن است مانع اجرای آن شوند. (لمبتون و دیگران، ۱۳۸۸، صص ۱۲۳-۱۲۴) در واقع با مسائلی که در دوره خلفا بر مردم تحمیل شد، مردم از لحاظ فرهنگی به دوره جاهلیت شبیه شده بودند و اسلام از این جنبه در حال فراموشی بود؛ هم چون مسئله عصبیت قبیله‌ای که مثل دوره جاهلیت در مردم اعراب مسلمان ایجاد گشت. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵) این مسئله، مسئله‌ای بود که در دوران کوتاه مدت امام علی(ع) قابل ریشه کن نبود و همین مسئله از عمده دلایل روی کار آمدن معاویه بوده‌است. معاویه با به کار گرفتن مردم تازه مسلمان شده، شام که علاوه بر جدیدالاسلام بودنشان، از آگاهی بسیار کمی برخوردار بودند، فضای فرهنگی - تبلیغی جدیدی در جامعه اسلامی ایجاد نمود. مردم

این سرزمین آشنایی چندانی با اهل بیت (ع) نداشتند و از اسلام نیز شناخت دقیقی نداشتند و در واقع به همان شیوه‌ای که امویان می‌خواستند با اسلام آشنا شدند. به همین سبب معاویه هسته مرکزی تشکیلات حکومت خود را در شام بر پا کرد و از این مردم برای اداره و انجام اهدافش بهره برد.

مسعودی می‌نویسد: «یکی از دوستان اهل علم گفت؛ ما درباره ابوبکر و عمر و علی و معاویه بحث کردیم، عده‌ای ناظر مباحثه بودند؛ یکی از آنها که عاقل‌ترین آنها بود، گفت شما درباره ابوبکر و عمر و... چه می‌دانید، من پرسیدم شما در باره آنها چه فکر می‌کنید؟ جواب داد آیا علی پدر فاطمه نبود؟ گفتم فاطمه کیست؟ گفت همسر پیغمبر و دختر عایشه خواهر معاویه. گفتم حکایت علی چه بوده است؟ گفت در جنگ حنین با پیغمبر کشته شد». (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۷) این عبارت نشان از بی‌اطلاعی مردم شام از جامعه اسلامی و پیامبر (ص) و اهل بیت است. معاویه سران شام را به سوی خود کشاند و از جهل آنان در گرفتن بیعت برای خود بهره جست، چرا که مردم شام بنی‌امیه را تنها وارثان رسول خدا (ص) می‌دانستند (همان) و لذا از جان و دل از آنان حمایت نموده و اوامر آنها را انجام می‌دادند. هر نوع فعالیت به نفع امام علی (ع) در شام ممنوع بود (ابن اعثم، ۱۳۷۲ق، ج ۵، ص ۸) و از امام چهره‌ای غیر محبوب برای مردم شام معرفی کرده بود. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۶) که نشان از تبلیغات قوی امویان بر ضد اهل بیت پیامبر (ص) دارد. معاویه در راستای اجرای برنامه فرهنگی خود در شام و با هدف مطرح کردن خود، اقدامات حساب شده‌ای را با مشاورت نزدیکانش انجام داد تا در نهایت خودش را به عنوان نمونه‌ای از اسلام مجسم نزد آنان معرفی کند. بدین صورت طبق این سیاست جدید مردم چیزی جز آنچه معاویه می‌گوید و معرفی می‌کند نشنوند و ندانند و از مسلمین کسی را جز معاویه دلسوز اسلام نشناسند و حتی خاندان او را تنها اقربای پیامبر (ص) و نزدیک‌ترین افراد به کانون اسلام بدانند. مهم‌ترین اقدام وی در این راستا بستن چشم و گوش دل شامیان بر احادیث نبوی بود. معاویه برای تحقق اهدافش از روش‌های مختلفی استفاده کرد.

الف) جلوگیری از رفت و آمد محدثین و نخبگان شیعی به شام و ممانعت از خروج و اقامت مردم شام به سایر نواحی

معاویه، پیوسته تلاش می‌کرد تا اهالی شام با عراق و حجاز ارتباط اندکی داشته باشند و مردم شام، اسلام دلخواه را از منظر او ببینند. او با حصر فرهنگی مناطق حاکمیتی خود، از این روش استفاده فراوانی برد. سخت مراقب بود تا مردم شام، از اندیشه‌ای غیر از شخص معاویه تغذیه فکری نشوند. عدم اجازه اقامت ابودر در شام حتی تحت عنوان تبعیدی عثمان به همین دلیل بود. بعدها نیز هر کسی که به شام می‌آمد و معاویه متوجه می‌شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را فاسد کند، از شام اخراج می‌شد. از این روی زمانی که مالک اشتر و گروهی از قراء کوفه در زمان عثمان توسط حاکم کوفه به شام تبعید شدند معاویه که مجالست مردم شام با مالک را بسیار خطرناک می‌دانست در طی نامه‌ای به عثمان ضمن اعتراض به این اقدام خلیفه، مالک و سایر قراء کوفه را از دمشق اخراج کرد. وی در نامه مزبور این چنین به عثمان نوشت که:

«تو قومی را به سوی من فرستادی که شهرشان را به آشوب کشیدند و تباه کردند و من ایمن نیستم از اینکه ایشان رعایای من را نیز از اطاعت به در کنند و به ایشان مطالبی را تعلیم دهند که اینها اطلاع درستی از آن ندارند، تا اینکه صلح و آرامش این ناحیه را نیز به آشوب مبدل کنند.» (امینی، ۱۳۴۰، ج ۹، ص ۳۲) معاویه در راستای تکمیل اقدامات انحصار طلبانه خود و در واقع به منظور مقابله با نشر اندیشه‌های شیعی حتی اجازه نمی‌داد مردم شهر شام از شهر خارج شوند مبادا که در معرض اندیشه‌های اصلاحی امام علی (ع) و یارانش قرار گیرند؛ او بقدری به اهمیت این امر پی‌برده بود که هنگام مرگش به یزید این چنین وصیت می‌کند: «مراقب مردم شام باش، پس ایشان را به خودت نزدیک نگاه دار و از خود دورشان نکن، پس اگر خطری از سوی دشمنت تو را تهدید کرد، اینها را چون تیری به سوی دشمن پرتاب کن و پس از آن ایشان را به سرزمین خودشان شام بازگردان و اجازه نده در سرزمینی دیگر اقامت کنند چرا که در این صورت تربیتشان از بین می‌رود.» (ابن عبد ربّه، بی تا، ج ۴، ص ۳۷۳)

ب) جعل حدیث و جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی

معاویه که دنبال کسب و حفظ قدرت به هر طریق ممکن بود، شیعیان را مخالف اصلی خود می‌دانست، در نتیجه به طور علنی دنبال براندازی امامت و تشیع بود. برای این کار بهترین حربه ممانعت از کتابت و نقل احادیث واقعی پیرامون جایگاه اصلی شیعیان بعد از رحلت پیامبر بود. رجاء بن مسلم گوید: «معاویه گفت: با حدیث همان گونه که در عصر عمر بن خطاب بود، عمل کنید. به درستی که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا ترسانید.» (کورانی، ۱۳۷۹، ص ۳۸۵) معاویه این کار را با همان بهانه‌ای انجام می‌داد که عمر با تمسک به آن از نقل حدیث جلوگیری کرده و استدلالش این بود: «جلوگیری از به اشتباه و هلاکت افتادن محدثین و یا سرگرم شدن مردم به حدیث به جای قرآن». (انیس، ۱۹۸۰، ص ۹۸) وی خلأ ناشی از منع احادیث را با ترویج قصه پردازی و داستان سرایی پر کرد، به طوری که هر روز بعد از هر نماز برای نماز گزاران قصه پردازی می‌کردند. مشهورترین داستان سرای معاویه، کعب الاحبار بود که قبل از اسلام یهودی بود، به این جهت از داستان‌ها و تعبیر دین یهود بهره می‌گرفت.

از طرف دیگر از زمان معاویه روایات جعلی و دروغین در مدح بنی امیه و قدح بنی هاشم شایع شد. به عنوان نمونه بنی امیه این طور جا انداختند که زهری از امام سجاده (ع)، حدیث جعل نموده که امام سجاده (ع) از پدرش حسین بن علی و او هم از پدرش علی بن ابی طالب (ع)، نقل کرده که شبی پیامبر به علی و فاطمه فرمودند: نماز نمی‌خوانید؟ من (معاویه) گفتم: یا رسول الله! نفوس ما به دست خداست پس اگر بخواهد ما را بیدار خواهد کرد برای نماز، وقتی این سخن را گفتم پیامبر رفتند و دیگر به من چیزی نگفتند ولی می‌شنیدم که با حالت افسوس بر پاهایش می‌زد و می‌گفت: «و كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ جِدَلًا» (بخاری، ۱۹۸۱م، ابواب التهجید: باب ۵، ح ۱۱۲۷، ص ۱۹۷)

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می‌نویسد: «اسماعیل بن عیاش می‌گوید که در مسیر مصر به سمت مکه با حریر هم سفر شدم. او مدام علی (ع) را لعن می‌کرد و می‌گفت: این روایتی که نقل می‌کنند که پیامبر به علی (ع) گفت: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» حق است و لکن شنونده اشتباه کرده. گفتم: پس صحیحش چیست؟ گفت: در واقع این چنین بوده: «أَنْتَ مَنِّي بِمَكَانِ قَارُونَ مِنْ مُوسَى» به حریر گفتم از چه کسی نقل می‌کنی؟ گفت: از ولید بن عبد الملک بر بالای منبر شنیدم.» (خطیب بغدادی، ۱۹۹۷م، ج ۸، ص ۲۶۲) عنصر تبلیغی معاویه در تخریب چهره معنوی امام علی (ع) به حدی قوی بود که وقتی غریبه‌ای از شام پرسید این ابوتراب که خطیب او را بر فراز منبر لعن می‌کند کیست؟ شامی پاسخ داد: گمان می‌کنم سارقی از سارقان فتنه‌انگیز است. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۴۲) خلاصه اینکه، معاویه طی چندین سال ولایتش بر شام چنان که در مجلس عثمان به عنوان تهدید به عمار بن یاسر گوشزد می‌کند: «یکصد هزار هواخواه تربیت کرده بود که همگی مستمری ماهیانه می‌گرفتند و نه علی و خویشاوندی‌اش را با پیامبر (ص) می‌شناختند، نه عمار و نه سابقه‌اش در اسلام را، و نه زبیر و صحابی بودنش را، نه طلحه را و نه هجرتش را، نه عبدالرحمن بن عوف را و نه مالش را، نه سعد بن ابی وقاص را و دعایش را.» (ابن قتیبه دینوری، ۱۹۹۷م، ج ۱، ص ۲۸) این یکصد هزار هواخواه معاویه، افرادی بودند که با جهل کامل، پذیرای همه پیام‌ها و شیوه‌های تبلیغاتی معاویه در تبلیغاتش به نفع خود و به ضرر علی (ع) بودند. از طرفی سپاه کوفه در ضعف بسر می‌برد و روز به روز تضعیف این نیروها بیشتر می‌شد. ضعف اعتقادی از سویی باعث کم شدن نیروهای سپاه امام شده بود و از جهتی فقر فرهنگی و ایجاد فضایی خلاف فرهنگ اسلامی توسط معاویه، بر قدرت امویان افزود، چرا که مردم با این شیوه به دور خاندان اموی جمع شدند.

ج) تغییر مشی خلافت اسلامی

با جلوس معاویه بر تخت فرمانروایی اسلام، دوران تازه‌ای آغاز شد که در آن حاکم بر آن شد که همگانرا متوجه اهمیت شخص خویش سازد. معاویه برای رسیدن به این مقصود، از زندگی ساده و روش‌های اداره پدران روزهای گذشته دست کشید و برای خود درباری ترتیب داد و تشریفاتی بر قرار کرد و در نماز جمعه همراه با موکبی به مسجد رفت و هر چه بیشتر به نمایش جاه و جلال خود پرداخت. (حلبی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱) معاویه همه مهارت و زیرکی خود را به کار برد تا بزرگان اسلام را برای قبول ولیعهدی پسرش یزید متقاعد سازد که پس از وی مطابق معمول با او بیعت کنند. برای رسیدن به این مقصود به حيله و تهدید متوسل شد. به صورت

نظری، خواست انتخاب کنندگان محترم شمرده شده بود، چه آنان می‌توانستند وارث سلطنت را که فرمانروای فعلی تعیین کرده بود نپذیرند (و عملاً تنها چهار پنج نفر به تقاضای معاویه جواب رد دادند)، اما در حقیقت این عمل مستلزم الغای نظام انتخابی شد که پیش از آن سبب آن همه آشوب و پریشانی شده بود و به جای آن نظام جانشینی میراثی بر قرار می‌شد. همه خلفایی که پس از معاویه بر سر کار آمدند از بدعت وی پیروی کردند، (یعقوبی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۳۲) و همین سبب شد که امویان نود سال و عباسیان پنج قرن قدرت را در دست داشته باشند. شکی نیست که معاویه کسی بود که بدون بر خورد با مانعی جدی، انتقال حکومت را به مرحله داشتن آزادی بیشتر در گرفتن تصمیم تسریع کرد و درباره مسائل مربوط به وضع قوانین نظر گسترده تری داشت. در زمان جانشینان وی، انتقال حکومت از صورت دینی به صورت غیر دینی و دنیوی، آشکارتر مشهود است. مسلمانان این امر را می‌دیدند، و با خود می‌گفتند که دستگاه اموی نه یک خلافت بلکه یک سلطنت (ملک) که نسبت به روح خدا سالاری روزگاران گذشته اسلام خیانت می‌ورزد، و بر خلاف تمایلات آزادمنشی جامعه عربی و نظام جاری در دوران خلفای راشدین، به صورت حکومت استبدادی در آمده و سازمان دولت رنگ بیگانه پیدا کرده است.

سیمای دیگری از نظام اموی اختصاص دادن مزایا به اعراب بود، به استناد این امر که اعراب قوی هستند که خدای آنان را انتخاب کرده و پیغمبری از میان ایشان برگزیده است تا اوامر او را به زبان عربی به همگان تبلیغ کنند. بی‌جهت نبوده است که ولهاوزن کتاب خود را درباره عصر امویان به نام «امپراتوری عربی و سقوط آن» نامیده است. آیا اعراب احساسات ملی‌گری خود را پس از ترک بادیه و حمله بردن به نواحی مرزی آن با خود همراه آورده بودند؛ یا آنکه این احساسات واکنشی از طرف طبقه حاکم در برابر تازه مسلمانان غیر عربی بوده است که خود را به اندازه اعراب خالص خوب تصور می‌کردند؟ تردید ما مبتنی بر این واقعیت است که اعراب از همبستگی و مسؤولیت مشترک آگاهی نداشتند و این احساس در میان ایشان نبود که همه اعضا، نژاد یگانه‌ای هستند، بلکه سبب کینه قبایل مختلف نسبت به یکدیگر آن بود که پیوسته با یکدیگر در جنگ و جدال باشند. به هر صورت، شکنندگی سپر عربی‌گری که طبقه حاکم پشت آن پناه می‌گرفت تا از خود در برابر گروه‌های مختلف دفاع کند، در آن هنگام آشکار شد که عباسیان، با دادن وعده مراعات عدالت نسبت به همه مسلمانان عرب و جز عرب، توانستند به سلطنت امویان پایان دهند. (همان)

۵- نتیجه‌گیری

موقعیت ویژه اجتماعی و اقتصادی امویان در جاهلیت و رقابت آنان بر سر مناصب کعبه با دیگر قبایل از جمله بنی‌هاشم سبب شد تا سران این خاندان بعد از اسلام در فکر احیای جایگاه خود در صحنه سیاسی جهان اسلام باشند. این رؤیای امویان با رحلت پیامبر (ص) و در جریان سقیفه به واقعیت نزدیک‌تر شد و آنان را در بهره‌برداری هر چه تمامتر از شرایط استثنایی به تکاپو واداشت. بدین سبب اصلی‌ترین انحراف سیاسی امت اسلامی از ماجرای سقیفه آغاز شد که در خلال آن پس از دستور و نص صریح نبوی مبنی بر اولویت امام علی (ع) جهت جانشینی، امامت و ولایت در عرصه ظاهری و دنیوی از امام گرفته شد و پس از آن با احیاء ریشه‌های ارتجاعی زندگی سیاسی- اجتماعی جاهلی و قبیله‌ای، روند برگشت به این دوران تیره، آغاز و به شدت دنبال گردید. تبدیل خلافت به ملوکیت و تبعات منفی بعدی آن انحراف برخاسته از قضیه سقیفه را کامل ساخت و با کاهش آگاهی مردم و هواپرستی و هوس زندگی آنها توسط سیاست‌های وقت به‌ویژه به وسیله معاویه، امام علی (ع) به تدریج یابوری مردمی را از دست داد و با تحمیل جنگ‌های عدیده به آن حضرت و توقف عملیات اصلاحی‌شان، سرانجام در نهایت مظلومیت به شهادت رسید. آنچه مسلم است روند قبضه حکومت توسط امویان به صورت تدریجی و سلسله مراتبی بود و می‌توان شدت آن را از عصر حکومت ۱- خلیفه اول و دوم ۲- عصر خلیفه سوم ۳- دوران خلافت معاویه؛ از کم به زیاد و بسیار زیاد رتبه بندی کرد.

انتصاب حکومتی از دیر باز روش معمول و مقبول برای در اختیار گرفتن قدرت و اعمال آن بوده که در صدر اسلام برای معاویه محقق گردید و او به روش قانونی وارد چرخه قدرت شد. از آن پس، وی در صدد بر آمد تا موقعیت خود را از کارگزار حکومتی به شخص اول جهان اسلام ارتقاء دهد. در همین راستا، با تدارک نقشه راه، تاکتیک‌ها و اهداف میان مدت و دراز مدت حکومتی را

تعریف نمود و در خلأ ناآگاهی مردم از اهل بیت علیهم السلام و انحراف از اسلام راستین در دوران خلفا هسته مرکزی خود را در شام ایجاد و در مرتبه بعدی سایر ولایات اسلامی را نیز به زیر سلطه خود در آورد و برای اخلافش به یادگار گذاشت.



منابع و مأخذ

- ۱- امینی، عبدالحسین، (۱۳۴۰)، الغدير، ترجمه محمد تقی واحدی، ج ۹، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
- ۲- انیس، ابیض، (۱۹۸۰)، التربية الثقافية العربية- الاسلامیة فی الشام و الجزيرة، بیروت: دار العلم للملایین.
- ۳- اشپولر، برتولد، (۱۳۸۴)، جهان اسلام: دوران خلافت، ترجمه قمر آریان، تهران: امیرکبیر.
- ۴- اصفهانی، ابو الفرج، (۱۴۱۵ق)، الاغانی، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۵- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، (۱۳۹۰)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۶، تهران: انتشارات نیستان.
- ۶- ابن اعثم، محمد بن علی، (۱۳۷۲)، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- ابن خلدون، عبد الرحمن، (۱۳۷۵)، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- ابن سعد، محمد، (۱۳۷۴)، طبقات، ج ۳، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
- ۹- ابن عبد ربه، احمد بن محمد، (بی تا)، عقد الفرید، ج ۳ و ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۰- ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۴۱۵)، مختصر مدینه دمشق، ج ۳۹، بیروت: دارالفکر.
- ۱۱- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، (۱۹۹۷)، الامامة و السياسة، تحقیق خلیل المنصور، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۱۲-، (۱۹۹۲)، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب.
- ۱۳- ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی، (۱۴۰۴)، مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، دمشق: دارالفکر.
- ۱۴- ابن هشام، عبد الملک، (۱۳۷۵)، السیرة النبویة، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: کتابچی.
- ۱۵- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۹۸۱)، ابواب التهجید، ج ۱۱۲۷، باب ۵، بیروت: دار الرائد العربی.
- ۱۶- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷)، انساب الاشراف، ج ۲ و ۴، بیروت: دارالفکر.
- ۱۷- ثقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، (۱۳۵۳)، الغارات، ج ۱، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۱۸- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، (۲۰۰۱م)، الرسائل السیاسیه، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ۱۹- جعفریان، رسول، (۱۳۸۹)، تاریخ خلفا، تهران: دلیل ما.
- ۲۰-، (۱۳۷۷)، تاریخ تحول دولت و خلافت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۲۱- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۸)، تاریخ اندیشه های سیاسی در اسلام، تهران: اساطیر.
- ۲۲- خطیب بغدادی، احمد بن علی، (۱۹۹۷)، تاریخ بغداد، دراسة و التحقیق مصطفی عبد القادر عطا، ج ۸، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۲۳- شوشتری، محمد تقی، (۱۳۷۶)، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- ۲۴- شهیدی، سید جعفر، (۱۳۷۷)، ترجمه نهج البلاغه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۵- ضیف، شوقی، (۱۳۹۳)، تاریخ ادبی عرب، ترجمه علیرضا ذکاو تی قراگوزلو، تهران: امیرکبیر.
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ج ۲، تهران: نشر اساطیر.
- ۲۷- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع البیان، ج ۱، تهران: ناصر خسرو.
- ۲۸- طقوش، محمد سهیل، (۱۳۸۹)، دولت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- ۲۹- فیاض، علی اکبر، (۱۳۷۶)، تاریخ اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۰- کورانی، علی، (۱۳۷۹)، تدوین القرآن، ترجمه سید محمود عظیمی، قم: مؤسسه فرهنگی آل طه.
- ۳۱- لمبتون، آن. ک. س. و دیگران، (۱۳۸۸)، تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر.
- ۳۲- مجلسی، محمدباقر، (۱۳۴۷)، بحار الانوار، ج ۴۴، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: دارالکتب اسلامی.
- ۳۳- مسعودی، علی بن حسین، (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳ و ۲، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳۴- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، (۱۴۱۲)، النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی هاشم، تحقیق حسن مونس، قم: الشریف الرضی.
- ۳۵- منقری، نصر بن مزاحم، (۱۳۷۶)، وقعه صفین، قم: مکتبه آیه الله مرعشی.
- ۳۶- یعقوبی، احمد بن ابی واضح، (۱۳۷۵)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت: دار العراق.

